

کتاب گرشاسپ

طومار گرشاسپ نامه مرشد قلی بر پایه طومار شاه
طهماسبی و متن شناسی تحلیلی

دکتر فریدون افضلی و دکتر علیرضا کبیری





National Cancer Institute

سرشناسه	قائمی، فرزاد، ۱۳۵۶ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	کتاب گرشاسب، طومار گرشاسب‌نامه مرشدقلی بر پایه طومار شاه طهماسب و متن‌شناسی تحلیلی / به کوشش فرزاد قائمی، جلال‌الدین گرگیج
مشخصات نشر	تهران : نشر سخن، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۲۸۷ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۶۰-۰۸۳-۹
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه : ص. ۲۸۳-۲۸۷ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	طومار گرشاسب‌نامه مرشدقلی بر پایه طومار شاه طهماسب و متن‌شناسی تحلیلی
موضوع	گرشاسب (اساطیر ایرانی)
موضوع	Garshasb (Iranian mythology)
موضوع	اساطیر ایرانی
موضوع	Mythology, Iranian
موضوع	ایران - تاریخ - دوران اساطیری و افسانه‌ای
موضوع	Iran - History, Mythological and legendary
شناسه افزوده	گرگیج، جلال‌الدین، ۱۳۶۰ -
رده‌بندی کنگره	DSR۱۶۵ :
رده‌بندی دیویی	۹۵۵/۰۱۱۲ :
شماره کتابشناسی ملی	۸۷۵۱۳۸۳ :

کتاب گرشاسپ

طومار گرشاسپ نامه مرشد قلی

بر پایه طومار شاه طهماسبی و متن شناسی تحلیلی

کتاب گرشاسپ

طومار گرشاسپ نامه مرشد قلی
بر پایه طومار شاه طهماسبی و متن شناسی تحلیلی

به کوشش :

دکتر فرزاد قائمی ، دکتر جلال الدین کرکیج



انتشارات سخن



قطب علمی فردوسی و شاهنامه



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲

www.sokhanpub.net

E.mail: Sokhanpub@yahoo.com

Instagram.com/sokhanpublication

Telegram.me/sokhanpub

با همکاری



قطب علمی فردوسی و شاهنامه

کتاب گرشاسپ

طومار گرشاسپ نامه مرشدقلی بر پایه طومار شاه طهماسبی

و متن شناسی تحلیلی

به کوشش:

دکتر فرزاد قائمی

(عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر جلال الدین گرگیج

صفحه آرای: علی جعفری

چاپ اول: ۱۴۰۱

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

تیراژ: ۷۷۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۰-۰۸۳-۹

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۶۶۹۵۳۸۰۴ و ۶۶۹۵۳۸۰۵

فروش آنلاین و پشتیبانی سایت: ۶۶۹۵۲۹۹۶

فهرست

- پیش‌گفتار مدیر قطب علمی فردوسی و شاهنامه ۱۳
- درختان بسیار و آب روان ۱۳
- پیش‌گفتار نویسنده ۱۷
- دییاجه: متن شناخت ۲۱
- بخش نخست: اسطوره‌گرشاسپ ۲۳
- ۱- سیر اسطوره‌گرشاسپ: از عصر پیشاتاریخی تا باستان، میانه و نو ۲۳
- ۱-۱- گرشاسپ اوستایی: قهرمان مزدایی نبرد با دیوپرستان ۲۵
- ۱-۲- گرشاسپ پهلوی: اسطوره‌زایی تصویر آبرقهرمان دیوگش- ازدهاکش ۳۲
- ۱-۳- گرشاسپ حماسی: تجزیه آبرقهرمان مزدایی به سه گانه ملّی گرشاسپ، نریمان و سام ۴۳
- ۱-۴- خویشکاری آبرقهرمان مزدینا: میراث قهرمان سگری حماسه‌های پارتی ۵۱
- ۱-۵- استحاله قهرمان ازدهاکش مزدپرستان به قهرمان متشرف اسدی طوسی در گرشاسپ‌نامه ۶۱
- بخش دوم: طومار گرشاسپ‌نامه ۷۱
- ۲- مشخصات نسخه کلیات گرشاسپ‌نامه ۷۴
- ۲-۱- مشخصات ظاهری نسخه ۷۴
- ۲-۲- شروع و پایان نسخه ۷۵

- ۲-۳- مشخصات رسم الخطی نسخه ۷۶
- ۳- بررسی هویت سبک شناختی نثر طومار گرشاسب ۷۹
- ۳-۱- بخش واژگانی: هویت طومار در بافت واژگانی متن ۷۹
- ۳-۱-۱- هویت واژگانی متن: سادگی، عینی بودن و وام‌گیری از متون معیار ژانر ۷۹
- ۳-۱-۲- غلبه واژگان با زمینه حماسی و سپس جغرافیایی در متن ۸۰
- ۳-۱-۳- نموده‌های اندک واژگان و اصطلاحات دشوار و مهجور در متن ۸۶
- ۳-۱-۴- ذکر اعلام به صورت عامیانه ۹۰
- ۳-۲- بخش نحوی: ساختار نحوی متن ۹۱
- ۳-۲-۱- حذف واژه‌های صاحب نقش اصلی در جملات، بدون قرینه‌های لفظی و معنوی ۹۱
- ۳-۲-۲- عدم مطابقت ساخت با نقش و تصریف ناقص در زمان افعال (زمان عامیانه) ۹۳
- ۳-۲-۳- عدم مطابقت نهاد و فعل ۹۴
- ۳-۲-۴- تبعیت صفت از موصوف در جمع بستن ۹۴
- ۳-۲-۵- جمع بستن مجدد اسامی جمع ۹۵
- ۳-۲-۶- بسامد بالای وجه وصفی ۹۵
- ۳-۲-۷- عطف‌های مکرر با تکرار «و» عطف ۹۶
- ۳-۲-۸- افعال عامیانه مرکب و گروه‌های فعلی مأخوذ از زبان محاوره ۹۶
- ۳-۲-۹- «از...» ملکی (از کیفیت‌های نحو عامیانه، به ویژه در گویش‌های خراسانی) ۹۷
- ۳-۲-۱۰- هنجار نحوی نزدیک به محاوره ۹۷
- ۳-۲-۱۱- بقایای اندک نحو آرکانیک (کهن‌گرا) و خاستگاه این کهن‌گرایی (منبع طومار) ۹۹
- ۳-۲-۱۲- استفاده بسیار از مشتقات فعل «باشیدن» در سبک نثر نویسنده ۱۰۰
- ۳-۳- بخش بلاغی: بلاغت حماسه عامیانه و نثری پیرایه طوماری ۱۰۰
- ۳-۳-۱- نقش گزاره‌های قالبی در ساختار بلاغی حماسه عامیانه ۱۰۱
- ۳-۳-۲- بلاغت سنتی و نموده‌های پراکنده عناصر زیباشناختی در طومار ۱۰۳
- ۳-۳-۳- تصاویر پراکنده (عناصر بیانی) ۱۰۳
- ۳-۳-۱- تشبیه و استعاره ۱۰۳
- ۳-۳-۲- فقدان عناصر بدیعی ۱۰۵
- ۴- از صفویه تا قاجار: تفاوت احتمالی زمان تألیف و استنساخ اثر ۱۰۶
- ۴-۱- بررسی نسبت طومار کلیات گرشاسب‌نامه با نسخ گرشاسب‌نامه اسدی ۱۱۲
- ۵- ساختار مشترک داستان گرشاسب در گرشاسب‌نامه منظوم و منثور ۱۱۶
- ۵-۱- تمهید ورود به داستان ۱۱۶

۵- ۲- تولد پسر جمشید (تور).....	۱۱۶
۵- ۳- پادشاهی پسر تور (شیدسپ) و نسل فرزنداناش (شم شیدسپ / اثرط شم).....	۱۱۶
۵- ۴- تولد بهلولان گرشاسپ (فرزند اثرط) و کشتن ازدهای شکاوند در چهارده سالگی.....	۱۱۷
۵- ۵- خروج بهو بر مهرج شاه هند و رهسپاری گرشاسپ از جانب ضحاک برای سرکوبی بهو به هند.....	۱۱۷
۵- ۶- سفرهای گرشاسپ در هند به جزایر شکفت.....	۱۱۷
۵- ۷- داستان شاه روم و دخترش و رفتن گرشاسپ به درگاه شاه روم و کشیدن کمان آزمون.....	۱۱۹
۵- ۸- ساختن شهر زرنج.....	۱۲۰
۵- ۹- جنگ نوشیار با انبارسی.....	۱۲۰
۵- ۱۰- جنگ اثرط با شاه کابل و رسیدن گرشاسپ و پیروزی زابلیان بعد از دو شکست.....	۱۲۰
۵- ۱۱- رفتن گرشاسپ به ساختن سیستان و اتمام آن.....	۱۲۱
۵- ۱۲- آمدن ضحاک به دیدن گرشاسپ و فرستادن به سفرهای دشوار به جزایر.....	۱۲۱
۵- ۱۳- پذیره شدن شاه روم از گرشاسپ، بازگشتش به ایران و سپری شدن روزگار اثرط.....	۱۲۲
۵- ۱۴- پادشاهی فریدون و نامه فرستادن به گرشاسپ.....	۱۲۲
۵- ۱۵- رفتن گرشاسپ با نریمان به توران و باز طلبیدن از خاقان و رزم نریمان با تگین تاش.....	۱۲۳
۵- ۱۶- نامه گرشاسپ به فغفور چین و جنگ نریمان با پسر و برادرزاده فغفور چین.....	۱۲۳
۵- ۱۷- داستان قباد اهوازی.....	۱۲۳
۵- ۱۸- رفتن نریمان به شهر فغنشور.....	۱۲۳
۵- ۱۹- خبر یافتن فغفور از کشتن جرماس و قلا.....	۱۲۴
۵- ۲۰- داستان دهقان توانگر.....	۱۲۴
۵- ۲۱- آمدن فغفور به جنگ نریمان.....	۱۲۴
۵- ۲۲- خواهش نریمان از شاه افریدون و زن خواستن او.....	۱۲۵
۵- ۲۳- داستان قباد کاوه.....	۱۲۵
۵- ۲۴- داستان گرشاسپ با شاه طنجه.....	۱۲۵
۵- ۲۵- بازگشت گرشاسپ به ایران و سپری شدن روزگارش.....	۱۲۶

۶- تفاوت‌های ساختار روایی گرشاسپ‌نامه منظوم و منثور..... ۱۲۶

۶- ۱- تغییر در روایات گرشاسپ‌نامه.....	۱۲۸
۶- ۱- ۱- تکرار بن‌مایه‌های مشابه در داستان و افزودن «تصاویر بن‌مایه‌ای».....	۱۲۸
۶- ۱- ۲- ایجاد تغییرات در جزئیات داستان‌های مشترک (دگرگون‌سازی روایت طومار نسبت به منظومه).....	۱۳۳
۶- ۱- ۳- افزودن جزئیات جدید به داستان‌ها (توسعه روایت طومار نسبت به منظومه).....	۱۳۵
۶- ۱- ۴- افزودن داده‌های جدید به متن؛ مقتبس از منابع ناشناخته.....	۱۳۷

۱۳۷.....	۱-۴-۱-۶- نبرد با مهراس دیو
۱۳۹.....	۱-۴-۲- ماجرای گرشاسب با سیمرغ و سفر به کوهساران قاف
۱۴۰.....	۱-۴-۳- نبرد گرشاسب با دیو و پیل سپید
۱۴۰.....	۱-۴-۴- غرور گرشاسب و آسیب دیدن او در نبرد با ازدها و وساطت یحیی در بخشیده شدنش
۱۴۳.....	۱-۴-۵- تصرف طنجه به دست رویین دیو و سرکوب او توسط نریمان
۱۴۳.....	۱-۴-۶- داستان کاوه و خویشکاری جام جهان بین برای چرم پاره کاوه
۱۴۴.....	۱-۴-۷- مرگ دو یل (نریمان و گرشاسب) در سپندکوه
۱۴۴.....	۱-۴-۷- سفر نریمان به سپندکوه و مرگ او
۱۴۴.....	۱-۴-۷-۲- سفر گرشاسب به سپندکوه برای کین فرزندش و مرگ او

۷- اسلامیزه کردن روایات ملی حماسی در بدنه متون شفاهی در طومار گرشاسب..... ۱۴۶

۱۵۱.....	متن کتاب گرشاسب
۱۵۳.....	کلیات گرشاسب نامه
۱۵۶.....	رفتن ضحاک به زابلستان
۱۵۸.....	داد آوردن مردم عراق از ازدها
۱۵۹.....	رفتن یل گرشاسب به جنگ ازدها
۱۶۳.....	رفتن گرشاسب در هندوستان به جنگ بهو
۱۶۵.....	آمدن گرشاسب به جانب ایران و رزم در راه
۱۶۷.....	رسیدن گرشاسب به جزیره نسناس ها
۱۶۸.....	رفتن گرشاسب به کوه سراندیب
۱۷۰.....	گردیدن گرشاسب در جزایر و نواحی هند و دیدن عجایب
۱۷۱.....	گردش جهان پهلوان و دیدن عجایب ها
۱۷۲.....	رسیدن به جزیره سیاه پوستان
۱۷۳.....	رسیدن به جزیره قالون
۱۷۳.....	رسیدن گرشاسب به دخمه سیامک
۱۷۵.....	رسیدن گرشاسب به جزیره بندآب و شکستن طلسم
۱۸۲.....	رسیدن گرشاسب به ایران و شرحی از گردش های او
۱۸۴.....	پیشباز اثر گرشاسب را
۱۸۵.....	رفتن گرشاسب به سراغ دختر قیصر روم
۱۸۸.....	آمدن دختر قیصر روم به کاخ بازرگان

۱۹۱.....	کشیدن پهلوان، کمان را
۱۹۳.....	رفتن گرشاسب با دختر قیصر از راه مصر به زابل
۱۹۵.....	ساختن گرشاسب، شهر زرنج را
۱۹۶.....	آگاهی یافتن گرشاسب از شاه کابل
۲۰۰.....	رسیدن نامه فریدون به گرشاسب
۲۰۱.....	رفتن گرشاسب به قیروان
۲۰۶.....	رفتن گرشاسب با سپاه به قیروان
۲۱۰.....	آمدن گرشاسب به سمت ایران
۲۱۱.....	به دنیا آمدن نریمان و مرگ اثرت
۲۱۴.....	فرستادن نامه جهان پهلوان به خاقان چین
۲۱۷.....	رفتن گرشاسب با سپاه به جانب فغفور چین
۲۱۸.....	نامه نوشتن گرشاسب به فغفور چین
۲۲۳.....	رفتن نریمان با سپاه زابل به شهر فغنشور
۲۲۵.....	جنگ گرشاسب با سپاه فغفور و شکست آنان
۲۲۸.....	رسیدن نریمان بن گرشاسب به سپاه فغفور
۲۳۱.....	فرستادن نامه جهان پهلوان به شاه فریدون به وسیله نریمان
۲۳۱.....	رسیدن نریمان به پایتخت شاه فریدون
۲۳۳.....	گرفتن نریمان دختر شاه بلخ را و به دنیا آمدن سام
۲۳۶.....	رفتن گرشاسب به جنگ ازدها
۲۳۸.....	رسیدن نامه شاه فریدون به جهان پهلوان
۲۳۹.....	رسیدن منوچهرشاه با سپاه ایران به سلم و تور
۲۴۱.....	رزم گرشاسب با دیو سپید و فرار آنان
۲۴۲.....	کشته شدن تور به دست منوچهرشاه
۲۴۳.....	گرفتن قارن دژ الانان را
۲۴۶.....	کشته شدن سلم
۲۴۶.....	رسیدن نامه منوچهر با سرسلم نزد فریدون
۲۴۷.....	رشک بردن قباد بن کاوه از سام
۲۴۹.....	داستان گرشاسب و شاه طنجه
۲۵۱.....	جنگ گرشاسب با شاه طنجه
۲۵۴.....	رفتن نریمان به طنجه و مرگ او
۲۵۴.....	رفتن نریمان به دژ سپند و مرگ او
۲۵۶.....	رفتن گرشاسب به دژ سپندکوه

۲۵۹.....	رفتن سام به دژ سبندکوه.....
۲۶۱.....	رسیدن نامه شاه منوچهر.....
۲۶۱.....	گفتاری از تاریخ سیستان به میان آوریم.....
۲۶۳.....	طریق گرشاسب و اولاد او.....
۲۶۵.....	واژه نامه.....
۲۶۹.....	فهرست نام های کسان و موجودات.....
۲۷۷.....	فهرست نام جای ها.....
۲۸۳.....	کتابنامه.....

پیش‌گفتار مدیر قطب علمی فردوسی و شاهنامه

درختان بسیار و آب روان

گرشاسپ یا همان گرسسپ (geresaspa) اوستا، جهان پهلوان عصر اسطوره‌ها، بنا بر اوستا پسراثرط (اترد) از تبار فریدون است که با صفات «نرمنش»، «دارنده گیسو» و «دارنده گرز» از او یاد شده، همان که بعدها به صورت نریمان دگرسانی یافته و به عنوان نیای خاندان سام نامبردار شده است. بنا بر این عموماً خاندان رستم منسوب به گرشاسپ دانسته می‌شود. در اوستا او قهرمان پیروز چندین حادثه بزرگ دانسته شده است: ازدهای بزرگی را می‌کشد بر دیوی به نام «گندرو» چیره می‌شود، باد را که فریفته اهریمن شده بود رام می‌کند و مرغ گمک را که سرش به عرش می‌رسید از پا در می‌آورد.

به سرگذشت و برخی از کردارهای گرشاسپ در شاهنامه بسیار گذرا و مبهم و با اجمال تمام اشاره شده و شخصیت واقعی او مثل بسیاری از پهلوانان دیگر، چه آنها که به خاندان سام مربوط می‌شوند و چه آنها که به دلایل دیگر در حوادث شاهنامه دخالت دارند، در پرده ابهام مانده است. اندکی بعد از فردوسی، کارنامه پهلوانی‌های گرشاسپ از نگاه حماسه‌های ایرانی در کتاب گرشاسپ‌نامه با تفصیل و ذکر جزئیات آمده است. آیا فردوسی یا خدای‌نامه‌هایی که منبع اصلی کار او بوده، با نادیده گرفتن و یا کمرنگ کردن شخصیت گرشاسپ خواسته‌اند رستم، جهان پهلوان شاهنامه، کاملاً بی‌همتا و یگانه باقی بماند؟ جواب این چه مثبت باشد و چه منفی، راویان بعدی و نقالان و قصه‌گویان از پای ننشسته و هر جا در شاهنامه، اجمال و یا ابهامی دیده‌اند، به نیروی تخیل و شاید هم با

استفاده از منابع پیشین، که اینک بسیاری از آنها را ما هنوز نمی‌شناسیم، به داستان‌ها و کردارهای پهلوانانِ جانبی شاهنامه شاخ و برگ و طول و تفصیل داده‌اند. درعالم مثال، اگر شاهنامه را درخت تناور باغ فرهنگ و تاریخ آریایی به نظر بیاوریم - که چندان هم بی‌جا و کم‌مناسبت و به دور از فضای تعبیرات خود فردوسی نیست - باغبانانی در گوشه و کنار تاریخ پیدا شده و هرکدام قلمه‌ای از این درخت بارآور جدا کرده و در زمینی مساعد کاشته و دیگری هم پس از آنها به آبیاری این جوانه‌ها کمر بسته‌اند تا این که هریک از آنها امروز درخت برومند دیگری شده است بارآور یا سایه‌فکن. متون نقالی و طومارهای فراوانی که امروز به برکت فضای مجازی به صورتی انفجاری در دسترس قرار گرفته همان قلمه‌هایی هستند که روزی از تنه اصلی جدا شده و امروز به جنگل انبوهی بدل شده‌اند که اگر اندکی برگرد آنها بگردیم می‌توانند ملت‌هایی را در سایه انبوه خود زیر بال بگیرند.

متن حاضر به عنوان یکی از همان طومارهای نقالی روایت‌هایی را در برمی‌گیرد که به خویشکاری‌ها و پهلوانی‌های گرشاسپ مربوط می‌شود. متون نقالی پیشینه‌ی درازی ندارند و بیشتر به دوره قاجار و اندکی هم به اواسط دوره صفویه یعنی از سده دوازدهم به بعد مربوط می‌شوند. این روایت هم با آن که اصلاً به سال ۱۳۲۵ هجری قمری نگاشته شده، اما چون به تصریح کاتب آن، مرشدقلی، برپایه طومار جامع طهماسبی به تاریخ ۱۰۱۲، یعنی کهن‌ترین طومار شناخته شده نقالی، روایت شده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مقدمه جامع و مبسوط و تخصصی این کتاب، که در واقع می‌تواند یک تألیف مستقل به حساب آید، اهمیت کتاب حاضر را دوچندان می‌کند. همکار دانشمندم، دکتر فرزاد قائمی، با همراهی و یارمندی مؤثر فاضل ارجمند دانش‌آموخته توانای دکتر زبانی و ادبیات فارسی، آقای جلال‌الدین گرگیج، با اشراف کاملی که بر موضوع دارند همه مقدمات و مسائل و خویشکاری‌های مربوط به گرشاسپ را از عصر پیشاتاریخی تا دوران میانه و نو با دقت دنبال کرده و به مدد منابع مرتبط، تحولات اساطیری حوادث را به خوبی باز نموده‌اند. این بخش از کتاب تا آنجا فربه و تحقیقی عرضه شده که خواننده ممکن است بپندارد که تصحیح و نشر متن کتاب گرشاسپ بهانه‌ای برای تحریر این پژوهش بیشتر نبوده است.

این قطب علمی بر آن است که برخی دیگر از متون منشور و طومارهای نقالی بازمانده از دوره‌های گذشته را، که نسخه‌های دیجیتالی آن در اختیار هست، چه در قالب رساله

و پایان‌نامه و چه به صورت پژوهش‌های انفرادی و جمعی به همین شیوه و کیفیت، برای چاپ آماده کند و به صورت یک مجموعه با سان و سیرتی پسندیده به چاپ برساند. توفیق در چنین مسیری راه را برای پژوهش‌های نوین بسیاری در قلمرو ادبیات حماسی هموار و کارنامه مطالعات ادبی را گرانبار خواهد کرد. رسیدن به این مقصود جز با مدد دانشوران و پژوهشگرانی شیفته و کارآزموده از نوع مصححان گرانقدر این کتاب میسر نخواهد بود. توفیق بیش از پیش آنان را از درگاه دادار دانا به آرزو می‌خواهم.

محمدجعفر یاحقی

مدیر قطب علمی فردوسی و شاهنامه

پیش‌گفتار نویسنده

طومارهای نقالی آخرین حلقه زنجیره دیرپا و کهنسال ادبیات حماسی فارسی است که با زبان توده مردم، قهرمانان ملی را از غبار حافظه پیشاتاریخی عهد باستان زدوده، شور و کشاکش زندگی و نبردهای ایشان را از این گذشته مبهم ولی پرافتخار تاریخ ملی، به تاریخ-روشن آمیخته با یأس و امید جهان معاصر آورده است. طومارهای نقالی مرتبط با حماسه ملی ایران را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

الف- طومارهای جامع: طومارهایی که با الهام از بخش پهلوانی شاهنامه، تاریخ ملی را از کیومرث تا بهمن روایت می‌کردند؛ گرچه بعضاً پیکره متنی موجود از آن‌ها (مثل طومار نایگلی) ناقص کتابت می‌شد، ولی متن یک طومار جامع یا پیکره ممتد روایات حماسی از نخستین شهریار تا پایان عصر پهلوانی را شامل می‌شد، یا بخشی از این روند را، لیکن با حفظ کلیت یکپارچگی روایات، در یک فضای مجموع از روایات پیشدادی و کیانی (مثلاً طومار نایگلی از اول، تا اواسط پادشاهی ضحاک افتاده است و در انتها نیز کاتبش در اثنای داستان برزو، طومار را بسته است، ولی این «کامل» نبودن، نوع طومار را که «جامع» است، تغییر نمی‌دهد. برخی منتقدان فرق بین کامل و جامع را نفهمیده‌اند و به جامع خواندن این طومار تعریض وارد کرده‌اند).

ب- طومارهای منفرد: طومارهایی که با الهام از حماسه‌های پس از شاهنامه، از گرشاسپ‌نامه تا سام‌نامه، با نقش محوری یک قهرمان، اعم از رستم (رستم‌نامه منثور) یا هر پهلوان دیگری (انواع اسکندرنامه‌های نقالی، طومارهای متمرکز بر داستان پهلوانانی چون سام و برزو، قهرمان‌نامه و...) شکل گرفته بود.

در میان طومارهای منتشرشده امروز، فارغ از حدس برخی مصححین درباره قدمت طومارهای فاقد تاریخ، تنها سه طومار موزخ، قدمتی به اندازه عصر قجریا حتی اندکی مقدم بر آن را داشته‌اند و دیگر طومارها، لااقل از حیث کتابت بسیار جوان و معاصر بوده‌اند؛ اگرچه ریشه روایات آن‌ها به اعصار دور بازمی‌گردد.

طومار حاضر از چند جهت ممتاز است. نخست با توجه به کتابت آن که در شعبان سال ۱۳۲۵ ق (۱۲۸۶ ش) مقارن با دوره محمدعلی شاه قاجار (استبداد صغیر) بوده است، چهارمین طومار موزخ قجری است که تا امروز جامه طبع به تن می‌کند. دویم، این متن تا امروز تنها طومار فارسی است که بر پایه روایات منسوب به نامدارترین پهلوان ایرانی عصر اوستایی، گرشاسپ، شناسایی شده، حاوی مفصل‌ترین روایت گرشاسپ در میان طومارهای شناخته‌شده فارسی است که تفاوت‌های آن حتی در برخی موارد با گرشاسپ نامه اسدی، اهمیت آن را دوچندان می‌کند. سیوم، اقرار کاتب طومار، مرشدقلی، از منبع خود موسوم به «طومار شاه طهماسبی» از آن فردی به نام «سیف‌الدین»، کتابت سال ۱۰۱۲ هجری قمری است که یک قرن پیش‌تر از کهن‌ترین طومار شناخته‌شده فارسی تا امروز (طومار مرشد سیاهپوش: تصحیح آیدنلو) و در عهد شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) نوشته شده است.

درباره عنوان کتاب نیز باید گفت، عنوان «کتاب گرشاسپ»، عنایتی به بخشی از شاهنامه مؤیدی دارد که منبع احتمالی اسدی طوسی در منظومه گرشاسپ نامه بوده، تاریخ سیستان با این عنوان از آن یاد کرده است. البته این نامگذاری به معنای انتساب این طومار بدان منبع مفقوده نیست. با توجه به این‌که طومار گرشاسپ عنوان خاصی ندارد، کتاب حاضر نیز علاوه بر متن طومار، محتوی تحلیلی از سیر روایت گرشاسپ در اسطوره‌ها تا فرهنگ شفاهی و پیکره متون حماسی فارسی است. این نام، با ذیلی توصیفی در حاشیه آن، انتخاب شد تا یادآور وجود منبع فرضی معدومی برای داستان گرشاسپ باشد که فاصله زیاد روایت حماسی اسدی و طومارها را از داستان گرشاسپ در متون اوستایی و پهلوی توجیه می‌کند. ضمناً عنوان کلیات گرشاسپ نامه در صفحه آغازین طومار عنوان اثر نیست و عنوان کلیات در آغاز متون منشور عامیانه به دربرگیرندگی کلیت داستان‌ها در یک متن اشاره دارد و مشابهش در عناوینی چون کلیات اسکندرنامه هفت جلدی، کلیات طومار شاهنامه، کلیات رستم‌نامه و... نیز دیده می‌شود که لفظ «کلیات» بخشی از عنوان این آثار نیست.

کتاب حاضر، دو بخش دارد؛ در بخش نخست، فراتر از مقدمه یک متن مصحح، سیر اسطوره‌گرشاسپ با رویکرد متن‌شناختی و منابع این طومار و متن آن، از حیث زبانی، ساختاری و محتوایی معرفی و تحلیل شده است. در بخش دوم، متن، با توجه به نسخه واحد موجود، به «روش قیاسی» تصحیح شده است. برای تکمیل نواقص متن، از قلاب استفاده شده، در بازسازی متن، مواردی در نسخه که اشکالات موجود، کیفیت‌هایی مربوط به رسم‌الخط و شکل نگارش کلمات بودند، برپایه دستور خط معاصر (منطبق با دست‌نامه فرهنگستان)، و اسلوب ویرایش امروز زبان فارسی تصحیح شدند و هرجا، کیفیت محل تردید، زبانی و مربوط به نوع آدای کلمات در زبان نویسنده قلمداد شد، بدون تغییر در متن حفظ شده، همچنین برای تسهیل خوانش مخاطب، از قلاب (در متن) برای تکمیل نواقص ساختار ابتدایی متن، بعضاً کمک گرفته شده است. همچنین با توجه به سادگی متن و کمبود موارد نیازمند توضیح، توضیحات مربوط به متن‌شناسی اثر، به جای تعلیقات، در بخش اول کتاب (متن‌شناسی اثر) و لغات نیازمند معنا، در فهرست واژگان منضم به بخش دوم کتاب (متن)، تنظیم شدند.

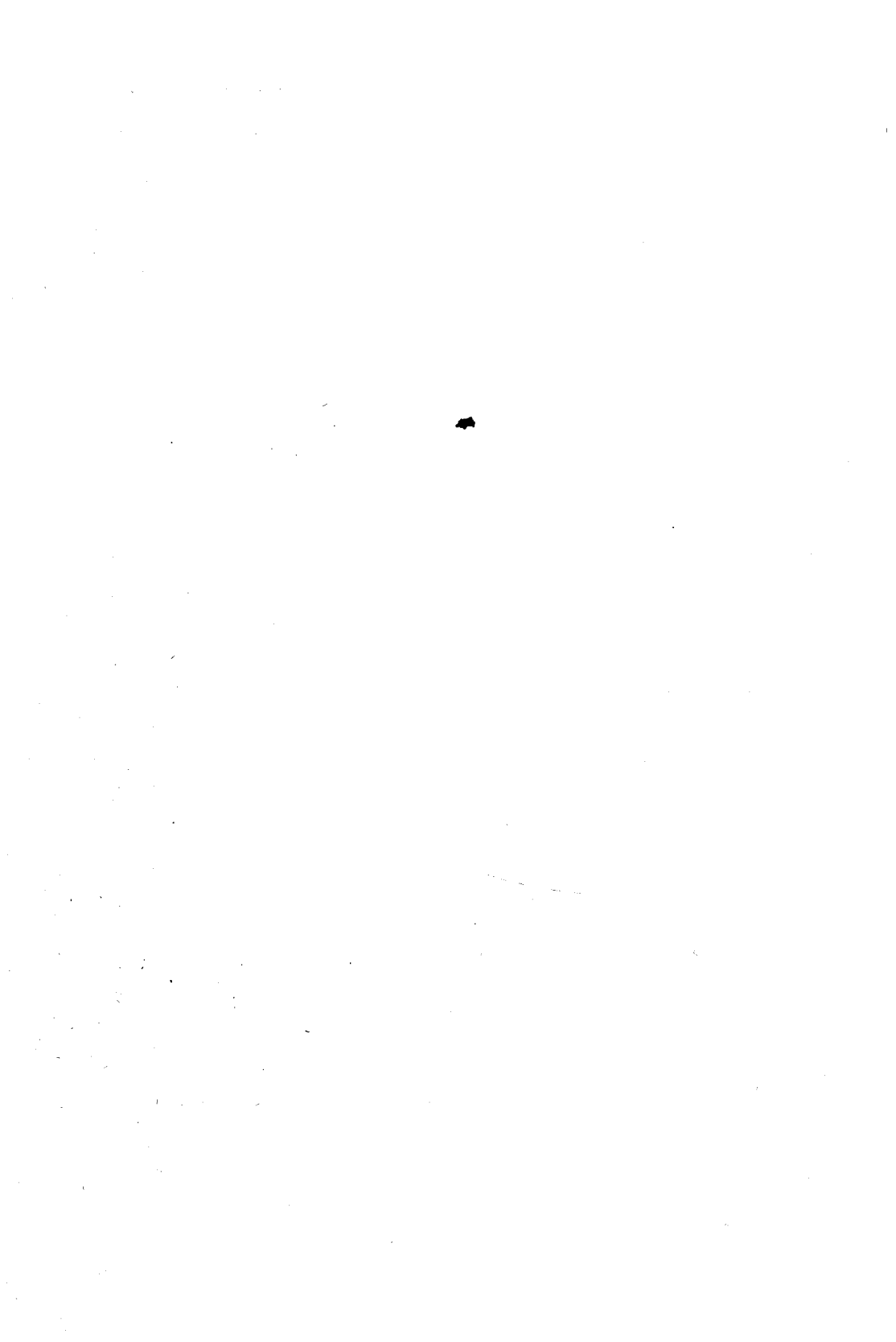
در پایان، بر خود واجب می‌دانم، ضمن سپاسگزاری از راهنمایی و یاری استاد بزرگوارم، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی، از چند تن از دوستان و سروران فرهیخته‌ام که از برترین حماسه‌پژوهان روزگارند و بی هیچ منت و پاداشی، در رفع نواقص کتاب مرا یاری کردند، جناب آقای دکتر محمود حسن‌آبادی، جناب آقای دکتر محمود رضایی دشت‌ارزنه، جناب آقای دکتر حمیدرضا اردستانی رستمی، جناب آقای دکتر میلاد جعفرپور و جناب آقای دکتر فرزین غفوری کمال سپاسگزاری خود را ابراز دارم. دیر بزیند، جمله این فرزندگان! همچنین دانشجوی دیروز و دوست دیروز و امروزم، دکتر جلال‌الدین گرگیج، در این کتاب، در بخش تصحیح متن، همکار و همدست تمام قد من و در دیگر موارد این تحقیق نیز، همفکر و همراه و فاپیشه من بوده است؛ خداهش نگاه دارد!

امید که این مطبوع لاغر میان، به حکم میراثی که در سینه دارد، زمین گران‌بهای می گردد، برای رویش شاخساران پربار فردا؛ پژوهش‌های پسین...

دکتر فرزاد قائمی

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه فردوسی مشهد- تابستان ۱۴۰۰



د بياچه: متن شناخت

بخش نخست: اسطوره گرشاسپ

۱- سیر اسطوره گرشاسپ: از عصر پیشاتاریخی تا باستان، میانه و نو

اگر منابع اساطیری ایران را با تکیه بر تحول زبان منابع مکتوب موجود پیرامون اساطیر ایران، از حیث تطبیق در زمانی، طبقه‌بندی کنیم، به صفوف ذیل خواهیم رسید:

الف- عصر پیشاتاریخی: مربوط به کهن‌ترین منابع اساطیر ایران، شامل بخش کهن متون مقدس هندوان (موسوم به ریگ‌ودا)، متعلق به ۱۴۰۰ ق.م. و بخش‌های بازمانده از سروده‌های منسوب به زرتشت (موسوم به گائاه‌ها) و دیگر سروده‌های دینی موسوم به یسن‌ها و همچنین سروده‌هایی درباره ایزدان مزدیسنا (موسوم به یشته‌ها) که جمعیاً اوستای قدیم را تشکیل می‌دهند. از نظر زبانی متون این دوره، به سانسکریت (وداها) و زبان اوستایی (گونه شمال شرقی فارسی باستان) باقی مانده است.

ب- عصر باستان که از حیث زبان‌شناسی تاریخی، فارسی باستان را نمایندگی می‌کند؛ زبان کتیبه‌های هخامنشی که همین دوره تاریخی و دوران تاریخی مقدم بر آن (عصر مادها) را دربرگرفته، منابع متعلق به این ادوار را (اعم از منابع ایرانی یا یونانی) دربرمی‌گیرد.

ج- عصر میانه که از حیث زبان‌شناسی تاریخی، عصری را نشان می‌دهد که منابع اصیل پهلوی نگاشته شدند. این منابع شامل منابع پارسی متعلق به عصر اشکانی (منابع پارسی یا رومی و تداوم آن‌ها در منابع مانوی) و متون فارسی میانه، متعلق به عصر ساسانی، اوستای جدید، متون پهلوی بازمانده از عصر ساسانی چون ایاتکار زریران و ارداویراف‌نامه، و منابع

متعلق به دوره اسلامی تا سده سوم، که بر پایه بخش‌های مفقودی از منابع ساسانی به زبان پهلوی نگاشته شده‌اند؛ همچون نسک‌های مفقود اوستا در دینکرد و متونی چون بندهش، جاماسپ‌نامه، زندوهومن یسن و...

د- عصر نو که خود شامل منابع دست اول و دوم است؛ سطح نخست این دوره، مشتمل بر متون پهلوی قرن سوم به بعد، مثل تحریرهای موبدان زرتشتی، کسانی چون منوچهر و زادسپرم، گزیده‌ها، مجموعه‌ای از احکام، کلام، شرایع و رسائل دینی به زبان پهلوی از قرون اولیه (تا سده چهارم) است. از جمله این متون، کتبی چون مینوی خرد، رساله علمای اسلام، روایات پهلوی، شایست و ناشایست و... قابل ذکر است و ترجمه‌های عربی و فارسی خدای‌نامه‌ها و شاهنامه فردوسی را نیز باید بدان‌ها افزود. سطح دوم شامل متون پهلوی متأخر مثل صد در نظم و نثر بندهش، رساله م. ۲۹۰ و متون فارسی زردشتی مثل زراتشت‌نامه بهرام پڑدو و روایت داراب هرمزدیار و منظومه‌های حماسی فارسی و متون محتوی حماسه‌های شفاهی ایرانی (مثل طومارها).

گرشاسپ، اسطوره‌ای است که کیفیتی منحصر در رده‌بندی فوق دارد. بدین صورت که از کهن‌ترین سطح، تا جدیدترین رده (طومار تصحیح شده در تحقیق حاضر) پیکره متنی دارد و تطور آن در یک مسیر طولانی قابل بررسی است. در بخش اول جستار حاضر، این تطور در رده‌های فوق بررسی خواهد شد.

نام گرشاسپ / گرشاسپ / گرشسپ در فارسی دری، معادل کِرساسپ^۱، گرشاسپ^۲، گرشاسپ^۳، گرشاسپ^۴ یا گرساسپ^۵ در زبان پهلوی و صورت کهن کِرساسپ^۶ در زبان اوستایی است که از حیث ریشه‌شناختی (اتیمولوژیک) به معنی [دازنده] اسپ لاغرو نحیف (با افاده معنای چابک و تیزرو) و یک «نام توتمی» است که بر این شخصیت باستانی نهاده شده است. با توجه به نقش توتمی اسپ در خاندان‌های رزمنده و ارتشتار، نام بیش از پنجاه شخصیت

1. Kirsāsp

2. Karešāsp

3. Karšāsp

4. Garšāsp

5. Garsāsp

6. Kōrōsāspa

در اساطیر ایران با برنام «اسپ» ساخته شده است (یوستی^۱، ۱۸۹۵: ۴۸۶). این نام، نامی هندوایرانی و متعلق به بخش ماقبل تاریخی این فرهنگ و از بقایای پیش از عصر مهاجرت آریایی ها به فلات ایران است؛ زیرا که پیش از منابع اوستایی، در سنسکریت (هندی باستان: زبان ریگ ودا) نیز به صورت کرشاشو^۲ آمده است. او بزرگترین و نامدارترین پهلوان باستانی فرهنگ هند و ایرانی در عصر «اوستایی- ودایی» و فرزند ثریته^۳ - در متون پهلوی: آسرت و در فارسی نو، بر مبنای ضبط گرشاسپ نامه اسدی طوسی: اثرط- است (رک: خطیبی، ۱۳۹۰: ۳۹۹). این فرزند خجستگ، به پاداش افشردن هومه مقدس، همراه برادرش، اورواخشیه^۴ (در پهلوی: اوروخش)، به سومین فشارنده هومه- یعنی ثریته [قابل مقایسه با فریدون که او نیز چون ثریته به معنای «سومین» است^۵]- از جانب اورمزد بخشیده شده است.

پیکره متنی داستان گرشاسپ در اساطیر ایرانی شامل سطوح ذیل است:

۱- اوستا (همتای وداها)

۲- متون فارسی میانه

۳- منابع تاریخی و حماسی فارسی نو (و ترجمه های عربی)

در سطح اول از این سه گانه، گرشاسپ پیشاتاریخی، در سطح دوم توسعه داستان گرشاسپ در ادبیات عصر میانه و در سومین رده، استحاله همراه با تجزیه اسطوره گرشاسپ در سه گانه نیاکان رستم، در نسبت کهن ترین تا جدیدترین منابع موجود با ادبیات شفاهی متناظر هر رده بررسی خواهد شد.

۱-۱ گرشاسپ اوستایی: قهرمان مزدایی نبرد با دیوپرستان

در اوستانام کامل گرشاسپ، «آوسامه کرشاسپه»^۶ و نسب دودمانی او سامه^۷ و از خاندان

1. Justi

2. Kṛśāśva

3. Ōrita

4. Urvaxšaya

۵- درباره دلیل «سومین» بودن فریدون و نسبت او با ثریته، و ارتباط این نام با دو خویشکاری سومین فشارنده هومه مقدس و سومین و کامل ترین برادر؛ رک: قائمی، ۱۳۹۹: ۳۳۷-۳۶۲.

6. Av.Sāma Keresāspa

7. Sāma

«سامان» است. نام خاندانی سامان تا قرن‌ها بعد برای او و پهلوانان خاندان نریمان و سام حفظ شده است. تا جایی که حتی در منظومه‌های حماسی عصر صفوی یا نزدیک بدان، مثل شاهنامه اسدی و هفت لشکر شهرری و برزنامه عطایی، به نام خاندانی «سامانی» برای اولاد گرشاسپ و یلان زابلی برمی‌خوریم:

این نام قطعاً ریشه در ادبیات پهلوی دارد؛ چنانچه منوچهر پور یودانیام، مَس مغان (موبدان موبد: رهبر موبدان در آیین زرتشت)، از نویسندگان نامدار متون زرتشتی در قرن سوم هجری و برادر بزرگ موبد- نویسنده شاخص دیگر این سده، زادسپرم، در دادستان دینی، در ضمن ستایش ارواح محافظی که مراقب بدن گرشاسپ هستند و در ذکر وظایف غایی او در نابودی دهاک، از او مکرراً با عنوان «کِرساسپ سامان» یاد می‌کند (۱۸۸۲: فصل ۱۷/ بند ۵؛ فصل ۳۶/ بند ۲؛ فصل ۳۷/ بند ۹۷).

از گرشاسپ اوستایی با القابی چون گرزور^۱ (= دارای گرز)، گیسور (دارای گیسوان)، اژدهاکش، دیواوژن، و به ویژه، نَثیرمَنَه^۲، نیم^۳ پهلوی و نریمان فارسی، به معنی نر (= نیرومند) [مشابه فُخل در عربی] یاد شده است. در بخش قدیم اوستا، در یشت‌ها، بیشترین توصیفات از پهلوانی کرساسپ در یشت نوزدهم (زامیادیشْت) شرح داده شده است. مطابق این یشت، یکی از سه جلوه اصلی فَرَه به او باز بسته است. چون به تاوان گناهی، فَرَه از جمشید- جم درخشان که مظهر فَر خوب آفریده ناگرفتنی است- می‌گسلد و فَرَه گسلیده از وی در کردار مرغی که پیش متن روایت متأخر همای سعادت در عصر اسلامی است، از جم وامی‌رهد، ایزد مهر که نماد درخشش هاله نورانی فَر الهی در سیمای فرهمندان است، فَر وی را برمی‌گیرد. مطابق این یشت از اوستا، فَرَه گوهری یزدانی با سه جلوه است: فَرَه خدایی- موبدی به مهر؛ فَر کیانی به فریدون و فَر پهلوانی و جنگاوری (فَر مَهی) به کرساسپ می‌پیوندد (زامیادیشْت، بندهای ۳۵-۳۷). مطابق همین یشت و یسنها، او پس از آنکه بهره سوم فَر کیانی جمشید را به کف آورد، توانست هیولای شگفت انگیز اژی سرووره^۴ (= مار/ اژدهای شاخدار) را که اسبان

1. Keresāsp-e Sāmān

2. - gaḍavara

3. naire-manah-

4. nairam

5. Aži sruvara

و مردان را می بلعید و به بالای یک نیزه زهر می پاشید، از پا درآورد (زامیادیشْت: بند ۴۰؛ یسنای ۹: بند ۱۰).

دومین هیولای مهم اوستایی که این پهلوان بزرگ، آن را ریشه کن می کند، اژدها- دیو سهمگین گندروا، در پهلوی: گندروا یا گندرب^۲ است که تصمیم دارد تا جهان راستی (آشه) را نابود سازد؛ اژدها- نهنگی دریایی با لقب زَرین پاشنه^۳ (زامیادیشْت: بند ۴۱؛ آبان یشت: بند ۳۸) و همچنین آبی^۴ (رام یشت: بند ۲۸) و دیوآبی^۵ (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۵) نیز خوانده شده است. بخش اول صفت رایج تر زَرین پاشنه که با اندک اختلافی در ساخت کلمه، به صورت دیو زَرین پاشنه^۶ نیز در نسکی مفقود از اوستا نقل شده (دینکرت: کتاب هفتم / بند ۳۲)، در متون پهلوی به صورت زره و زره پاشنه^۷ نیز خوانده شده است (سرکاراتی، ۱۳۷۶: ۲۵-۲۶)؛ زره پهلوی به معنی میانه دریاست. در ترکیبات مذکور، زَرین نیز تصحیف زره باید باشد. بدین ترتیب، دیو زره پاشنه به معنی دیوی عظیم جثه است که آب دریا تا میانه پاشنه او می رسد. این همان تصویری از این دیو با اهمیت در فرهنگ هندوایرانی است که در ادبیات حماسی فارسی تا عصر شاهنامه حفظ شده است. در داستان رستم و اسفندیار، رستم در بیان افتخارات نیای خود- اگرچه پیروزی بر این دیو به سام نسبت یافته است- از کشتن اژدها- دیوی که دریای چین [جایگزین دریای پیشینه] تا کمرش می رسد («که دریای چین تا میانش بُدی...»)، می گوید که سام آن را می کشد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۵۷/۳۴۷/۵-۶۵۸).

شاید به جهت همین ارتباط دیو گندرو با آب و دریا بوده است که کرساسپه، بنا به سه یشت اوستا (آبان یشت، بند ۳۷؛ رام یشت: بند ۲۸؛ زامیادیشْت: بند ۴۱)، برای فرشته آبان،

1. Gandarōwa

2. Gandarw

3. Gandarb

4. zairi-pašna-

5. upāpa-

6. āpik dēvī

7. zair-pašna- pašnan dēv

8. zreh pāšnag

اردویسور اناهیتا^۱، ایزدبانوی آب‌ها و مظهر زایایی و پیروزی، در کرانه دریای پیشینگه / پیشینه^۲ و برای ایزد باد- وایو^۳؛ مظهر غلبه قهرمان فرهمند بر ارکان طبیعت- در کرانه رود گوذه^۴، از شاخه‌های زنگنه^۵ (قابل تطبیق با آموی دریا / جیحون) صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی می‌کند تا این ایزدان سپند او را در مبارزه با این اژدهای هولناک دریازی یاری کرده، پهلوان بتواند در دریای وُروگشَه / فراخکرت، این دیورا از پای درآورد (رک: خطیبی، ۱۳۹۰: ۴۰۱-۴۰۰)؛ سرنوشتی که بی‌درنگ، کشتن افراسیاب در دریای چیچست به دست کیخسرو و بایاری هوم (که به پیری پشمینه پوش مستحیل شده است) را به ذهن متداعی می‌کند. او همچنین با شاخه برسم گسترده در دست، به نشان نیایش، و تقدیم قربانی به پیشگاه ایزد وایو، از این ایزد کمک می‌طلبد تا هیتاسپ زَین تاج (هیتاسپ یعنی دارنده اسب یراق شده / به‌گردونه بسته) را که از دیویسان است، به انتقام کشته شدن برادرش هلاک کند:

«ای آن‌دروای زبردست! مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش اورواخشیه را از هیتاسپه بخوام و او را بگشتم و تن او را به گردونه خود بکشم...» (رام‌یشت: بند ۲۸).

بستن تن دشمن به گردنه یک ارتشتار، نوعی پیروزی مفاخره‌آمیز برای جنگجویان نژاده و عملی تحقیرآمیز برای دشمنان آن‌ها بوده، در مخاصمات بین مزدپرستان و دیوپرستان، در هر دو سوی صفوف رزم، به عنوان یک آرزو، بر زبان جنگجویان، جاری شده است؛ آرزویی که برای کرشاسپه برآورده می‌شود و ایزد وای او را کامروا کرده، با کشتن این دیوپرستِ خونی [= قاتل]، کین برادرش را از او بازمی‌خواهد (رک: زامیادیش، بند ۴۱).

کرشاسپه، قهرمان بزرگ مزدیسناست که نبردش با پیروان دیویسن محدود به هیتاسپ نیست. کشتن ۹ پسر از خاندان پَئَنه^۶، که در روایات حماسی ایران به صورت پشنگ (پشن در متون پهلوی)، نام پدر افراسیاب درآمده‌اند، همچنین فرزندان داشتیانی^۷، پسران «نیویک»^۸

1. arədvī sūra anāhita

2. pišsinah-

3. Vāyu-

4. Guḍa-

5. Rangha-

6. Paθana-

7. Dāštayāni-

8. Nivika

«وَرَشَو»^۱ از خاندان «دانی»^۲، بخشی دیگر از این نبردهای مذهبی با پیروان دیویسن است (زامیادیش: بند ۴۱؛ رک: پورداود، ۱۳۵۶: ۲/۳۳۸).

او همچنین دیوپرست دیگری را با نام «آرزو- شمنه»^۳، «شَمَنی»، دارنده دلیری مردانه» کشت (زامیادیش: بند ۴۲)؛ دیوپرستی که لقب «شَمَن»، جایگاه رهبری مذهبی او در قبایل دیوپرست و تعلق او به رده «گَرِن» ها یا «گَوی» ها را نمایندگی می کرد: روحانیان پیشازرتشتی در کیش دیویسن که نوعی شَمَن و مجهزه رزم آوری و جادو بودند. این شمن، بنا به صفتش در بند ۴۲ زامیادیش، گویا جنگجویی دلیر نیز بوده است. از دیوپرست دیگری نیز در همین یشت یاد شده است که لقب او، حاکی از نقش مثبت پریان در نظام باوری دئوینا، به عنوان مظاهر باروری و یاوران خدایان در پانتئون دیوان بوده، بنابراین شمن یا جنگجوی نژاده ای بوده که اعتقاد به کیش دیوان و پرستش پریان داشته است. پریان، یغ بانوهای مظهرزایی و پیروزی در دیویسن بودند که در فرهنگ مزدایی در قالب پتیاره ای اغواگر تقبیح شدند و چند ایزدبانوی مظهرزاییی توامان با پارسایی (چون آناهیتا و اسفندارمذ) جایگزین خویشکاری آن ها در فرهنگ مزدپرستان شدند. «پیتُون»^۴ با لقب آش- پتیریکا^۵ (پری دوست / دارنده پریان بسیار)، به دست این قهرمان مزدایی از پا درآمد (همان: بند ۴۱).

دیوپرست دیگر آسناویدگَه شاخدار و سنگ دست (زورمند و صاحب ضرب دست سنگین) بود؛ «شاخدار» بودن ویژگی دیوان و کاهنان بلندمرتبه آن ها و احتمالاً برخی حامیان و پیروان صاحب جاه آن ها بود که کلاه شاخدار داشتند؛ چون اسکندر که پس از فتح مصر، تاج دوشاخ خدای آمون را بر سر می گذاشت.^۶ برپایه بافت محتوایی کلام در بخشی از سرود

1. Varašva

2. Dāni

3. Arōzō-šamana

4. Pitaona

5. aš.pairikā-

۶ - کلاه شاخدار دیوپرستان و شاخدار بودن دیوان (خدایان شرک) و حتی وجود ماری شاخدار، از حیث اسطوره شناختی، نماینده خدایان عصر پدرسالاری است که شاخ را به عنوان نماد رجولیت، هم در عناصر بصری مشخص کننده ایزدان مظاهر انواع - از جمله دیوان - دیده می شود (دیوان در اساطیر ایرانی همیشه شاخ دارند) و هم نمادهایی که پرستندگان به نمایش می گذارند، مثل کلاه و شاخ تاجدار، یکی از بهترین نمادهای این ارتباط در مورد اسکندر دیده می شود که پس از فتح مصر، از جانب کاهن اعظم خدای شاخدار آمون، صاحب لقب پسر

کهن که به بیان مضمون گفتارهای این شخصیت دژخواه نسبت یافته، آسنوایدک^۱ شاهخدار، در عین نوجوانی، پهلوانی بی همتا و در عین حال خطیبی دلاور و نژاده بود که از مقام نظامی [نظربه راندن گردونه که شغل جنگجویان بود] و رتبه دودمانی رفیعی [نظربه داشتن رده بالا پیش از بلوغ جسمانی] در بین پیروان دیویسن برخوردار بوده است؛ چرا که گفته بود، چون به برنایی برسد، گردونه خود را از آسمان می سازد و زمین را چرخ آن گردونه می سازد و سپندمینو [اورمزد] را از گززمان درخشان پایین کشیده، سپندمینو و انگره مینو [پایه های اصلی جهان بینی دین گرایانه مزدیسنا] را [به نشانه تخفیف و خوارداشت] برگردونه خود می بندد (همان: بند ۴۳-۴۴). در اهمیت این کشتار آیینی همین بس که مطابق رساله ماه فروردین روز خرداد که رخدادهای این روز مقدس را بر شمرده است، در «ماه فروردین، روز خرداد، سام نریمانان [گرشاسپ]، سنایرک [سناویدک] دیورا بکشت». (ترجمه چند متن پهلوی، ۱۳۷۹: ۱۴۴).

در فروردین یشت، از جنگ گرشاسپ سام با راهزنان نیز یاد می شود؛ نبردی که قطعاً با زمینه تاریخی مبارزات او با دیوپرستان که برپرستندگان مزداراه را نیز می بستند، بی ارتباط نبوده است:

«می ستاییم فروهر سام گرشاسپ پیرو نظام هستی و گیسوور گرزدار را؛ برای پایداری در برابر ستبربازوان و سپاه دشمن؛ برای پایداری با سنگرفراخ، با درفش گسترده، با درفش برافراشته، با درفش گشوده؛ درفشی برافراشته برای پایداری در برابر راهزن ویرانگر مردم کش؛ برای پایداری در برابر آزاری که از راهزنی سر می زند.» (فروردین یشت: بند ۱۳۶).

بدین ترتیب، بیشترین جلوه اوستایی گرشاسپ، نبردهای مذهبی او با دشمنان مزدیسناست؛ او جنگاوری است که دیوپرستان، شمن های مشرک و جادو باوران پری کامه را با گرز سپند خود از پای درآورده است و برای چیرگی سپندمینو بر دیوان، دلاورانه نبردهایی کرده است که بیش از جنبه اساطیری، دارای زمینه «واقعی» به نظر می رسد. با وجود این، این قهرمان، از گزند دیوپرستان برامان نبوده، گویا در دام یکی از پیروان این کیش فروغلتیده است. به روایت وندیداد کرشاسپه در ایالت واکرته^۱ [کابلستان] از سرزمین های متعلق به زمینه

امون (پسر خدا) و مزین به تاجی شاهخدار می شود (در این باره؛ رک: مقاله «ارتباط نمایه نبرد با دیوان در اساطیر ایران با باور به خدایان شاهخدار در فرهنگ های بومی...»؛ قائمی، ۱۳۹۴: ۱۴۱-۱۶۴).

رواج دیویسن که در حماسه ملی نیز شاه آن، مهرباب، از تبار ضحاک پنداشته شده است] مبتلابه «پری کامگی» شده بود. او در دام یک پری به نام خنائیتی^۱ افتاده، با او آمیزش کرده بود (وندیداد: فرگرد ۱/ بند ۹). این پری را با عالم افروز سام نامه مقایسه کرده اند که عاشق سام می شود (سرکاراتی، ۱۳۷۶: ۳۱-۳۳) و با پری دخت نیز که معشوق سام در این حماسه رمانتیک است، قابل قیاس است.

با توجه به ارتباط پریان با کام طلبیدن و اغواگری و جادو در کیش های باستانی، و نامیدن آن ها در یکی از کهن ترین یشت ها به جادوگران زشت (فروردین یشت: بند ۱۰۴)، این پری می توانسته، یک زن اغواگر از کاهنان معابد دیوان یا حتی روسپیان معابد بوده باشد که با توجه به سابقه وجود آن ها در معابد کیش های پاگانی^۲ (مشرکانه)، گرشاسپ در دام اغوای یکی از این زن- کاهنان فتنه گر گرفتار شده، با فروافتادن در چنگال شهوت وی، مرتکب گناه شده است. این گناه در یسنا شکل دیگری گرفته است. در این بخش اوستا، او در ادامه یکی از نبردها با اژدهای شاخدار، از شدت حرارت دوزخ مانند پشت اژدها، گمان بر این بُرد که بر پهنای زمین قرار گرفته است؛ پس بر آن زمین گرم آتش افروخت تا برای نیمروز خویش خوراکی بپزد؛ اژدها که به گرمای آتش بیدار شده بود، ناگاه جنبید؛ چندان که پهلوان را به سویی افکنده، دیگ غذا و آتش زیر آن به دریا ریخته، آتش سپند به آب دریا افسرده شد (یسنا ۱۱، بند ۹).

در هر حال، این گناه مانع مأموریت مهم این پهلوان در رستاخیز مزدایی نشده است. به روایت فروردین یشت، کرساسپه از جوانان مزدیسنا بوده، پیکر مرگ ناپذیرش، به وسیله ۹۹۹۹۹ از فروشی های پرهیزگار نگهبانی می شود:

«می ستاییم فروهرهای نیرومند و پاک و توانای نظام هستی را؛ که نود و نه هزار و نهصد و نود و نه تا از آنان از پیکر سام گرشاسپ گیسو بلند گردازد پاسبانی می کنند.» (فروردین یشت: بند ۶۱).

این بخش از روایت اوستایی کرساسپه در متون پهلوی که اعتقاد رجعت گرایی رشد بسیار یافته، اهمیت و برجستگی بیشتری پیدا کرده است.

1. Xnāθaiti

2. Pagan religions

۱-۲ - گرشاسپ پهلوی: اسطوره‌زایی تصویر آترقهرمان دیوگش - اژدهاکش

دلآوری‌های گرشاسپ در منابع پهلوی اگرچه ادامه‌ی روایات اوستایی است، هاله‌ی شگفت‌اساطیری و زمینه‌ی خارق‌عادت افسانه‌ای در روایات، تغلیظ شده است؛ تغییری که می‌توان از آن به «اسطوره‌زایی» تعبیر کرد و ماحصل گذر زمان در تکوین حافظه‌ی شفاهی ذهن جمعی اسطوره‌ساز است؛ پیش از آن‌که غلبه‌ی سنت عقل‌گرای عصر وسطایی «اسطوره‌زدایی» را در مسیر عقلانی شدن آغاز کند؛ پدیده‌ای که در عصر اسلامی آغاز شده است. همچنین کرده‌های وی علاوه بر نام خودش، به نام دودمانی او، سام / سامان یا لقب او نیرم / نریمان روایت شده است. از جمله تداوم روایات اوستایی می‌توان به نبرد او با اژدهای شاخدار اسپ‌اویار و مرداویار که دندانش به اندازه‌ی بازوی پهلوان، گوشش به میزان چهارده نمد و چشمش به اندازه‌ی گردونه‌ای و شاخش به بالای دهاک [= اژی دهاک] بود، اشاره کرد. روان گرشاسپ می‌گوید که من چند روز از بامداد تا نیمروز بر پشت این هیولا تاختم تا به سر این پتیاره عظیم رسیدم و با کوبیدن گریزی برگردنش او را از پای درآوردم که او می‌خواست، همه‌ی آفریده‌ی اورمزدی را نابود کند و «اگر من آن کار را نمی‌کردم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می‌شد.» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۲۹-۳۰). مینوی خرد نیز به کشتن این اژدهای شاخدار تنها در شمار یکی از «سود»های گرشاسپ یاد کرده است (۱۳۵۴: ۴۵).

در متن پهلوی م. ۲۹ او، از این اژدها به «دیو» نیز تعبیر شده است؛ دیوی که به گفته‌ی گرشاسپ: «هرگاه من با این دیوبدین [گونه] کارزار نکردم، پس آفرینش گیتی و مردم بر جای نماندی. پس به پاداش آن، [ای] اورمزد! ما را بهشت ارزانی کن.» (۱۳۷۸: ۱۴۲). در ادوار متأخر، در متون فارسی زردشتی، این ماجرا با اسطوره‌زایی غلیظ‌تر و نظامی‌سست که در متون فارسی زرتشتیان معمول است، به پیوند [= نظم] نیز درآمده است (روایات داراب هرمزدیار، ۱۹۲۲: ۶۱-۶۷).

کرده‌های پهلوانانه‌ی گرشاسپ در تثبیت نظم و تعادل کیهانی، چندان مهم است که بی‌آن‌ها، زرتشت و هیچ یک از آفریدگان اورمزدی هستی‌مند [جاری شده از مینوبه گیتی] و استومند [صاحب پیکر گیتیانه] نمی‌شدند. این مهم، در پرسه‌ی اورمزد و زردشت، از زبان اورمزد بیان شده است؛ وقتی زردشت از هرمزد پرسید که «نخست، مرده‌ی چه کسی را باز سازی؟» و هرمزد گفت که: «آن گرشاسپ را». زرتشت را گران آمد و به هرمزد گفت که: «اگر کار گرشاسپ

کشتن مردم بود، چرا نخست مرده‌ او را باز سازی؟» هرمزد گفت که: «[ای] زرتشت! تو را گران نیاید؛ زیرا اگر گرشاسپ نمی بود و این چند کاری که گفت، نمی کرد، توو هیچ یک از آفرید [آفریدگان] مرا، هستی نمی بود.» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۳۲).

روایت منابع متأخر فارسی زرتشتی سد در بندهش و متن پهلوی م. ۲۹.۱.۰ (که ترجمه فارسی آن در کتاب داستان گرشاسپ، تهمورس، جمشید، گلشاه و متن های دیگر به همت مزداپور منتشر شده است) عیناً با نقل روایت پهلوی قابل تطبیق است که در جریان محاکمه روان گرشاسپ به توصیف نبردهای او در دفاع از کارنامه اش بازمی گردد. در متن سد در بندهش، اورمزد به زرتشت می گوید که روان گرشاسپ، بیش از هر کس، اورمزد را به دلیل آزار به آتش آزرده کرده است. روان گرشاسپ در دفاع از خود، اژدهای شاخدار را چنان وصف می کند که هر چشمش گردونی و سُروی (شاخ) او هشتاد آرش بود و یل، از بامداد تا نماز پیشین بر پشتش دوید تا سرش را پیدا کرد و به گریزی کوبیده، به خنجر جدا کرد (سد در نثر سد در بندهشن، ۱۹۰۹: ۸۶).

در ادامه محاکمه روان گرشاسپ، در روایت پهلوی و متون متأثر از آن، چون اورمزد اولین دفاعیه پهلوان را نمی پذیرد؛ چرا که به وی می گوید: «تو آتش، پسر من [را] کشتی.»، گرشاسپ به دومین عمل قهرمانانه خود در برابر گندرب (گندرو) اشاره می کند. گندرو را که دوازده ده را خورده بود؛ در حالی که مردم مرده به دندان هایش آویزان شده بودند و گرشاسپ، ریش اژدها را گرفته، به دریا کشید و چون نه شبانروز در ساحل با او کارزار می کرد و توانا تر از وی بود، یک پای گندرب را گرفته، کمند را تا سر کشیده، دست و پای هیولا را بسته، از دریا به ساحل کشیده، اول او را به اخروگ سپرد که او این خویش، و پدر و دایه گرشاسپ را کشت و چون به مردم بیگناه تاخت، مردم به پناه پهلوان آمدند و گرشاسپ به دریا شده، گندرب را کشت؛ و باز تکرار می کند که: «اگر من آن کار را نمی کردم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می شد.» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۳۰).

نبرد با گندرو نیز در متون پهلوی نمود بارزی دارد که در متون متأخر همیشه از او به گندرب زره پاشنه تعبیر می شود. صد در بندهشن در ادامه در دفاع روان گرشاسپ، گندرب را اژدهایی وصف می کند که دریا تا زانویش و خورشید تا سرش بود و در هر گرسنگی مردم دوازده پاره ده را با چهار پایان می بلعیده، چون پهلوان او را بکشت، اسب و خر مرده در دهانش آویخته بود و

بسیار دیه‌ها و جای‌ها بیران [ویران] شده بود (صد در نثر...، ۱۹۰۹: ۸۷). م. او. ۶۹، این اژدها را نیز «دیو» می‌خواند؛ دیوی که در بیان گناه پیشگی‌اش، به گفته یل: «درباره گناهکاری ایشان گویم که چون دهان ایشان دریابم، پس در دندان [او]، اسب استفراغ شده میرد...» (داستان گرشاسپ، تهمورس...، ۱۳۷۸: ۱۴۴).

همچنین در تکامل اشارت اوستایی سرود کهن فروردین یشت (بند ۱۳۶) درباره کشتن راهزنان مردم‌کش به گرز گرشاسپ گیسوور، متن پهلوی و نوظهور صد در بندهش، به کشتن هفت راهدار (راه‌بند؛ راهزن) اشاره دارد که مطابق معمول با اغراق و اسطوره‌زایی-افسانه‌پردازی همراه است. چندان که در توصیف راهداران گوید که بالای هریک چندان بود که اگر مردم در آن‌ها می‌نگریستند، می‌پنداشتی، آفتاب و ماهتاب در زیر گش (آغوش) ایشان می‌گذرد و دریای محیط تا زانوی ایشان است! و از بیم ایشان هیچ‌کس به راه سفری نمی‌توانست شدن و اگر گرشاسپ آن‌ها را نمی‌کشت، تا سیصد هزار کس از مردم را هلاک کرده بودند (صد در نثر...، ۱۹۰۹: ۸۸).

پیروزی دیگر گرشاسپ در متون پهلوی، مواجهه او با مینوی باد بود. دیوان باد را فریفتند و به وی گفتند که: «تواز هر آفریده تواناتری.» و او چنان اندیشید که: «کس از من تواناتر نیست. گرشاسپ به این زمین آید و دیوان، مردمان پست انگارد و تورانیز که باد هستی کوچک شمارد.» باد که آن شنید، چنان اژدها توفید و همه دار و درخت را که بر راه بود، از جا کند و همه خاک راه را بر هوا کرده، تاریکی را برقرار کرد. «مینوی باد ایزد، به واسطه فریب آن دیو، پُرخشم و تند اندر گیتی رُود و بادِ سخت و زَد که از آن باد، کوه‌ها و درختان را بر زمین گذارد و از آن‌گونه که اندر وزیدن آن، پس درد و رنج و مرگ بر بسیار گونه، به بدی از اهریمنان پیدا شد...» (داستان گرشاسپ، تهمورس...، ۱۳۷۸: ۱۴۶-۱۴۷).

لیکن چون مینوی توفنده باد به گرشاسپ رسید، هر چه کوشید، نتوانست پای پهلوان را از زمین تکان دهد؛ گرشاسپ برخاست و بر شکم وی ایستاد تا پیمانی بست که باز به زیر زمین رود و گرشاسپ تصریح می‌کند که «آنچه را که هرمزد فرمود که زمین و آسمان را نگه دار» کرده و هرگز آن را رها نکرده است. روان گرشاسپ به هرمزد می‌گوید «اگر من آن کار را نمی‌کردم، اهریمن بر آفرینش تو پادشاه می‌شد.» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۳۰-۳۱).

از جمله نبردهای متون پهلوی که ریشه هایش در بخش های موجود اوستا نمود ندارد یا خاستگاهی با شکل متفاوت دارد، نبرد با مرغ شگفت انگیز آب دزد- نورربای گمک^۱ است؛ مرغی که خود از نمودهای دیو خشکسالی گستر آپوشه^۲ اوستایی (اپوش^۳ پهلوی) به معنی از میان برنده و پوشاننده آب و خشک کننده است که به دست ستاره باران، تیشتر، از میان برداشته شده است. ستاره ای که بعد از طلوع برای ده شب به پیکر مرد جوان نوبالغ پانزده ساله [سن آرمانی برای زایایی در کیش زرتشتی]، ده شب دوم به پیکر گاو زین شاخ [نماد باروری و زایش] و در ده شب سوم در پیکر اسپی سپید، زین گوش و با سازوبرگ و لگامی از زر خواهد درخشید و آنگاه به دریای فراخکرد خواهد رفت و در این دریای ژرف با دیو اپوش که به شکل یک اسب سیاه [همچون تورانیان که بیرق و خیمه سیاه دارند] با دم کوتاه و گوش بریده و هیأتی مهیب است، به یاری ایزد هوم و امشاسپند بهمن [هوم در نبرد کیخسرو و افراسیاب نیز در صورت پشیمنه پوشی پارسا او را یاری می کند] به جنگ می پردازد. تیشتر اگرچه نخست شکست می خورد، با پناهندن به اهورامزدا و قربانی هرمزد که نیروی ده اسب و شتر و گاو نر، ده کوه و ده رود را در تیشتر می دمد، در نبرد واپسین با اپوش در دریای فراخکرد، پیروز می شود [همچون کیخسرو که افراسیاب را در دریای چیچست گرفتار می کند]؛ و در نهایت آب ها از اسارت این دیورها شده، توانستند بی هیچ مانعی در رگ های کشتزارها و چراگاه ها جاری شوند؛ و باد توانست ابرهای باران را از دریای گیجانی به هرسو براند تا آب روان پاک کننده و بهبودی بخش از دریای فراخکرد سرازیر شود و باران بر هفت اقلیم فرو بریزد (تیشتریشست: بندهای ۱۳-۴۷).

نبرد گرشاسپ و کمک نیز، تکراری فلکی از بن مایه بحری نبرد تیر و اپوش است. همچون اپوش که در ریشه به معنای خشک کننده است، کمک در فارسی دری زرتشتی به معنای «قیف» است و این نام با طرز قرار گرفتن بال های مرغ کمک مرتبط است که آب باران از روی آن به دریا می ریخته، بال های او حالت «قیف» داشته است (داستان گرشاسپ، تهمورس....، ۱۳۷۸: ۱۴۵؛ حواشی مزدآپور).

1. Kamak

2. Vāyu

3. Vāyu